

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره پنجم - بهار ۱۳۸۹

صص ۲۰۲ - ۱۷۱

تحلیل تئوریک فرهنگ‌های حاکم بر روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس

محمدصادق جوکار^۱ - مهدی طوسی^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۲۹

تاریخ تصویب: ۸۹/۵/۲۰

چکیده:

الگوهای همکاری و منازعه بین ایران و کشورهای جنوبی حوزه‌ی خلیج فارس از چنان فراز و نشیبی برخوردار بوده است که بدون بهره‌گیری از یک چارچوب تحلیلی مناسب و عملی نمی‌توان آن را فهم نمود. هدف این مقاله این است که با کاربست نظریه‌ی سازه‌انگاری (ونتی) بر تعاملات این کشورها و ایران به فهم و شناسایی ریشه‌های الگوهای همکاری و تعارض پرداخته تا از اینرو تحلیلی آینده‌نگرانه در مورد چگونگی تحقق الگوهای پایدار همکاری، پیش‌زمینه‌ها و

۱. دانشجوی دوره‌ی دکتری رشته‌ی روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته‌ی مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

الزامات آن ارائه دهند. از این منظر، سازه‌نگاری مدل سیستمی الکساندر ونت با مفروضه‌های عام هستی‌شناختی خود چون ابتدای سیاست و منافع بر هویت و درون‌زا بودن آن، پذیرش دولت‌ها به‌عنوان واحد اصلی تحلیل و تأکید بر هویت اجتماعی آنها بر پایه‌ی فرهنگ‌های سه‌گانه (هابزی، لاک‌ی و کانتی) در تعیین سیاست خارجی، می‌تواند ماهیت سیاست خارجی نخبه‌محور این کشورها را تحلیل کند. براین اساس پس از بیان درآمد نظری در بخش اول، تعاملات سیاست خارجی ایران و کشورهای حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس براساس سه دوره‌ی ذیل در بخش دوم تحلیل و ارزیابی می‌شود.

دوره‌ی اول: دهه‌ی ۱۹۸۰ تا پایان جنگ عراق علیه ایران؛ سلطه فرهنگ هابزی (تعارض).

دوره‌ی دوم: از جنگ اول خلیج فارس تا ۱۱ سپتامبر؛ تعدیل فرهنگ هابزی و گذار به فرهنگ لاک‌ی.

دوره‌ی سوم: دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر؛ بازگشت به فرهنگ هابزی.

در بخش سوم که در حقیقت بخش نتیجه‌گیری مقاله است، دلالت‌های سیاست‌گذارانه برای تحقق الگوهای همکاری ارائه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: همکاری، منازعه، سازه‌نگاری، فرهنگ، ایران، شورای همکاری خلیج فارس.

مقدمه و طرح سوال

الگوهای همکاری و منازعه بین ایران و کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس از چنان فراز و نشیبی برخوردار بوده است که بدون بهره‌گیری از یک چارچوب تحلیلی مناسب و عملی نمی‌توان آن را فهم نمود. هدف این مقاله این است که بر تعاملات این کشورها و ایران به فهم و شناسایی ریشه‌های الگوهای همکاری و تعارض پرداخته تا از این‌رو تحلیلی آینده‌نگرانه در مورد چگونگی تحقق الگوهای پایدار همکاری، پیش‌زمینه‌ها و الزامات آن ارائه دهند. بنابراین سؤال اصلی مورد توجه این مقاله این است که:

روندهای همکاری و منازعه در روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس چگونه فهم می‌شود و روندهای آتی آن به چه سمتی است. برای پرداختن به این سؤال تلاش شده است تا با کاربست تئوری سازه‌انگاری ونتی به این سؤال پاسخ داده شود.

بخش اول:

۱- همکاری و منازعه، یک بررسی مفهومی

همکاری و منازعه در طول تاریخ مورد توجه اقتصاددانان، سیاست‌شناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روانشناسان بوده است. اقتصاددانان، همکاری و منازعه را بین سازمانهای اقتصادی، شرکتها، اتحادیه‌ها، بنگاه‌ها، بانک‌ها، تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، کارگران، کارفرمایان مطالعه می‌کنند. اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، همکاری و منازعه را بین دولت‌ها و تقسیمات سیاسی جزئی‌تر در درون دولت‌ها نظیر احزاب سیاسی مطالعه می‌کنند. جامعه‌شناسان همکاری و منازعه را در درون و بین گروه‌های اجتماعی نظیر خانواده‌ها، نژادها، گروه‌های مذهبی و ... مطالعه می‌کنند و نهایتاً روانشناسان، منازعه را در درون انسان‌ها مطالعه می‌کنند. بنابراین جهان مملو از همکاری و منازعه است

و تاریخ مملو از ثبت این گونه همکاریها و منازعات است. اما نکته‌ی مهم، معنا و مفهوم این اصطلاحات است که امر آسانی به نظر نمی‌رسد.

همکاری از نظر لغوی معمولاً مترادف با همدستی و هماهنگی بکار می‌رود. چنانچه سیوم براون^۱ همکاری را رفتاری هماهنگ می‌داند که بطور آگاهانه بوسیله‌ی دو یا چند کنشگر اتخاذ می‌شود (Brown, 1992: 23). اما در متون و نظریه‌های روابط بین‌الملل همکاری فراتر از هماهنگی است. چنانچه رابرت کوهین^۲، همکاری را وضعیتی می‌داند که در آن، تعقیب یک‌جانبه منافع خود (Self Interest)، بطور مستقلانه‌ای توانایی دیگران را جهت دستیابی به اهدافشان تسهیل می‌کند. کوهین بین همکاری و هارمونی تفاوت قائل می‌شود. زیرا همکاری مستلزم آن نیست که دولت‌ها هیچ تضاد منفعی (Conflict of Interest) نداشته باشند، بلکه به آن معناست که چگونه ممکن است، آنها قادر باشند در جهت منافع متقابلشان بر منازعات غلبه کنند. بنابراین ممکن است کشورها بدون این که سیاست‌های خود را با یکدیگر منطبق و سازگار کرده باشند و بطور یکجانبه عمل نمایند، سیاستی هماهنگ داشته باشند (Keohane, 1984:51-52). ویوتی^۳ نیز همکاری را یک سلسله فعالیت‌هایی می‌داند که از مشورت یا هماهنگی صرف در یک سر پیوستار، تا اشتراک مساعی در سر دیگر آن را شامل می‌شود (Viotti, 2002, 178).

همکاری می‌تواند اشکال متعددی داشته باشد. ویلیامز بین سه نوع همکاری تفکیک قائل می‌شود؛ همکاری ضمنی (Tacit Cooperation)، همکاری نامتقارن (Asymmetrical Cooperation) و همکاری تمام عیار و کامل (Fledged Cooperation Fully). همکاری ضمنی در ماهیت خود، فاقد رسمیت و صراحت است و هدف آن، از کنترل خارج نشدن منازعه می‌باشد. انگیزه‌ی اولیه همکاری ضمنی، اجتناب از خطر یا کاهش خطر است و در

1. Seyom Brown

2. Keohane

3. Viotti

شرایط خاص می‌تواند مبنایی برای توسعه‌ی یک رژیم رسمی یا غیر رسمی باشد. اما اساس همکاری «نامتقارن» یا «مبتنی بر رضایت» آن است که یک طرف بطور وسیع و گسترده در یک منازعه وارد شود و دیگری از او حمایت ضمنی یا علنی به عمل آورد و در نقش یک تسهیل‌کننده یا توانمندساز اساسی عمل نماید. شکل سوم همکاری، همکاری غیرمشروط (Unqualified) یا «کاملاً مهیا» است. در این مورد افراد یا دولت‌ها منفعتی مشترک یا متقابل نسبت به یک نتیجه‌ی مشخص دارند و آشکارا برای حصول به آن همکاری می‌نمایند (ویلیامز، ۱۳۸۲، ۳۵-۳۴). علاوه بر شیوه و وسعت همکاری، بسته به موضوعاتی که همکاری می‌تواند در بر گیرد، به انواع مختلفی تقسیم می‌شود؛ همکاری‌های نظامی-امنیتی، سیاسی، اقتصادی و غیره.

بنابراین، منظور از همکاری در اینجا، اشتراک مساعی و هماهنگی دولت‌ها جهت رسیدن به اهداف مشترک و یا حل و فصل یک اختلاف و یا مشکل خاص می‌باشد. به عبارت دیگر، همکاری یک نوع هماهنگی ارادی و انتخابی برای تحقق منافع مشترک است. منازعه نیز عبارتست از وضعیتی که طی آن دو یا چند گروه به گونه‌ای متقابل، در پی تحقق منافع یا ارزش‌ها و یا عقاید متضاد و ناهمگونی بر می‌آیند (صدریا، ۱۳۷۹: ۴). به عبارت دیگر، منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معینی (خواه قبیله‌ای، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و...) با گروه‌های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارض آگاهانه داشته باشند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۶).

لوئیس کوزر^۱، منازعه را مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه‌ی منزلت، قدرت و منابع نادر تعریف می‌کند که در آن هدف هر یک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و نابود ساختن رقبای خویش است (Coser, 1956: 3). بولدینگ^۲ نیز منازعه را وضعیتی تعریف

1. Lewis A Coser
2. Boulding

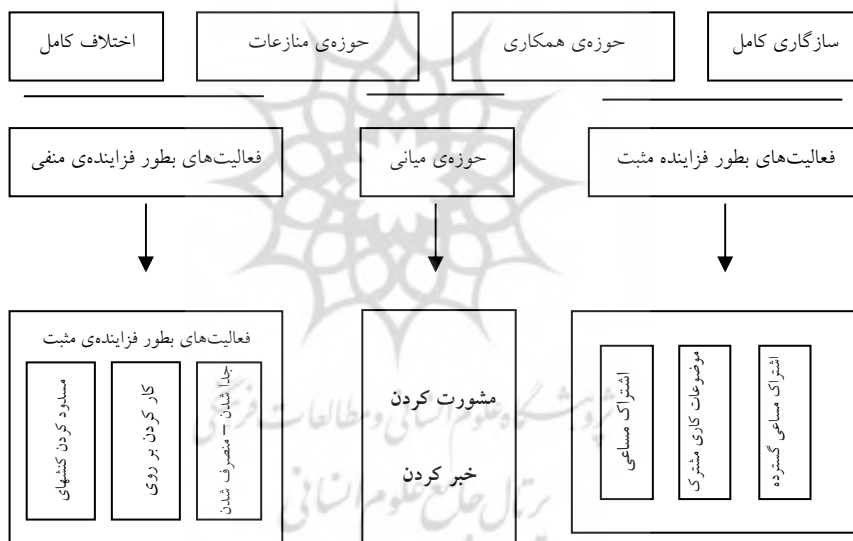
می‌کند که در آن حداقل دو طرف وجود دارد و رقابتی است که در آن طرف‌ها از ناسازگاری مواضع شان آگاه هستند و تلاش می‌کنند موضعی را اتخاذ کنند که با خواست طرف دیگر ناسازگار است. به اعتقاد وی، منازعه فعالیتی است که تقریباً در هر جایی یافت می‌شود؛ هم در جهان بیولوژیکی و هم در جهان انسانی (Boulding, 1963: 5).

دوئرتی و فالزگراف بین واژه‌ی منازعه و دو واژه‌ی دیگر، یعنی رقابت و تنش تمایز قائل می‌شوند. به اعتقاد آنها منازعه با رقابت محض یکسان نیست. انسان‌ها ممکن است به خاطر دستیابی به عنصری کمیاب به رقابت با یکدیگر برخیزند، بدون آن که از وجود رقبایشان آگاه باشند یا درصدد جلوگیری از دستیابی آنها به اهدافشان برآیند. هنگامی رقابت به یک منازعه تبدیل می‌شود که طرفین بکوشند موقعیت خویش را با تنزل دادن موقعیت دیگران تقویت کرده، مانع از دستیابی سایرین به اهدافشان گشته و رقبای خویش را از «دور» خارج و یا حتی نابود سازند (دوئرتی و فالزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۶).

منازعه با تنش هم تفاوت دارد؛ زیرا تنش معمولاً به خصومت پنهان، ترس، سوءظن، تصور تضاد منافع و شاید هم میل سلطه طلبی یا انتقام‌جویی، اشاره دارد. با این حال، تنش لزوماً از سطح گرایش‌ها و ادراکات فراتر نرفته و تعارض عملی آشکار و کوشش‌های بازدارنده‌ی متقابل را در بر نمی‌گیرد. هرچند تنش، اغلب مقدم بر بروز منازعه و همواره ملازم با آن است، ولی با منازعه مترداف نبوده و همیشه نیز با همکاری، ناسازگار نیست (دوئرتی و فالزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۷ - ۲۹۶).

بنابراین، منازعه، پدیده‌ای جهان‌شمول بوده و دائماً در درون و میان جوامع رخ می‌دهد. البته، لزوماً پدیده‌ای بدون وقفه و یا دارای شدت یکسانی نیست، بلکه بسته به شرایط می‌تواند خشونت‌آمیز یا غیرخشونت‌آمیز، آشکار یا پنهان، قابل کنترل یا غیر قابل کنترل و حل‌شدنی یا لاینحل باشد (دوئرتی و فالزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۷).

بنابراین، همکاری و منازعه، استراتژی‌هایی هستند که توسط دو یا چند دولت برای تحقق اهدافشان اتخاذ می‌شود. در همکاری، هماهنگی و در عین حال رقابت وجود دارد، اما در منازعه، اختلاف و تضاد منافع، ویژگی غالب محسوب می‌شود. ویوتی، همکاری و منازعه را به شکل یک پیوستار می‌بیند که از همکاری و سازگاری کامل تا اختلاف کامل را در بر می‌گیرد و بر روی این پیوستار می‌توان هشت مقوله شناسایی کرد که میزان تعاملات مثبت و منفی روابط را توصیف می‌کند.



(Viotti,2002: 178)

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چرا دولت‌ها به همکاری و منازعه روی می‌آورند؟ برای پاسخ به این سؤال از منظر سازه‌انگاری به موضوع می‌نگریم.

۲- چارچوب نظری: سازه‌انگاری

ب-۱- تقسیم‌بندی‌های مکتب سازه‌انگاری

از سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، تقسیم‌بندی‌های مختلفی شده است. مثلاً کلوتر و لینچ معتقدند که سازه‌انگاری به رغم هستی‌شناسی مشترک، برحسب تفاوت معرفت‌شناسی به دو شاخه‌ی مدرن و پست مدرن تقسیم می‌شوند (Klotz and Lynch, 2006, p.358). وی سازه‌انگاران مدرن یا پوزیتویستی را کسانی معرفی می‌کند که معتقدند فهم مفسر از روابط بین‌ذهنی ثابت بوده و می‌توان جهان را از برحسب شرایط چند علی تحلیل نمود. آنها ساختار و کارگزار را به مثابه متغیرهای می‌دانند که باید به آزمون کشیده شوند و نکته دیگر اینکه به سؤالات چرایی و تقسیم فرضیات می‌پردازند. اما سازه‌انگاران پست مدرن از نظر کلوتر برناپایداری معانی و چرخه هرمنوتیکی برای فهم معناها و اجتناب از تبیین‌های علی متمرکز هستند و کمتر به تعمیم اهمیت می‌دهند (Klotz and Lynch, 2006: p.358). اما تقسیم‌بندی دیگر و به نظر کاملتری را امانوئل آدلر، براساس چهارگرایش فکری مطرح می‌کند که عبارتند از: سازه‌انگاری مدرنیستی، سازه‌انگاری مدرنیستی زبانی، سازه‌انگاری رادیکال و سازه‌انگاری انتقادی که بر مبنای گرایش‌های فکری تأویل‌گرایان عینی نوکانتی، تأویل‌گرایان ذهنی زبانی، تئوری انتقادی و رادیکال هستند (Adler, 2005, p.96).

از نظر پرایس و روس-اسمیت، مهمترین مفروضات هستی‌شناسانه سازه‌انگاران در مورد زندگی اجتماعی و تأثیرشان بر سیاست‌های جهانی عبارتند از:

الف. اهمیت ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای و ساختارهای مادی: سازه‌انگاران اعتقاد دارند که نظام‌های معنایی تعریف می‌کنند که چگونه کنشگران محیط مادی‌شان را تفسیر می‌کنند. همانطور که ونت اظهار داشته: «منابع مادی به کنش‌های انسانی از طریق ساختار شناخت مشترکی که در آن ریشه دارند، معنا می‌دهند». سازه‌انگاران همچنین بر انگاره‌ها تأکید

می‌کنند. انگاره‌ها، نظام‌های معنایی نهادینه شده‌ای هستند که هویت‌های جمعی کنشگران را تعریف می‌کنند و این هویت‌های جمعی به منافع بازیگران و کنش‌هایشان شکل می‌دهند.

ب. مفروضه دوم، این است که هویت‌ها به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند. نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها سؤالات مربوط به شکل‌گیری منافع را رها می‌کنند و اعتقاد دارند که آنها قبل از تعاملات اجتماعی موجودیت داشته‌اند. اما سازه‌انگاران بر آن هستند که منافع و کنش‌ها در درون تعامل شکل می‌گیرد. آنها استدلال می‌کنند؛ شناخت اینکه چگونه منافع شکل می‌گیرد، برای تبیین تعداد زیادی از پدیده‌های بین‌المللی که خردگرایان فراموش می‌کنند یا نمی‌شناسند، کلیدی است. بنابراین، در توضیح شکل‌گیری ترجیحات، سازه‌انگاران بر هویت اجتماعی کنشگران تمرکز می‌کنند. آنچه‌ان که ونت می‌گوید: «هویت‌ها، اساس منافع هستند».

ج. مفروضه سوم آن است که کارگزاران و ساختار بطور متقابل به همدیگر قوام می‌بخشند. همانگونه که پیش از این گفته شد، سازه‌انگاران بر روشی تأکید می‌کنند که در آن ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای، معنا و هویت کنشگران فردی و الگوهای فعالیت متناسب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را تعریف می‌کنند. اما علی‌رغم قدرت بطور قابل ملاحظه سازنده‌ای که به آن ساختار نسبت می‌دهند، اصرار دارند که آنها مستقل از رویه‌های قابل شناخت کارگزاران اجتماعی نیستند. به پیروی از آنتونی گیدنز و سایر ساختارگرایان، آنها ادعا می‌کنند که ساختارهای اجتماعی چیزی بیشتر از رویه‌های گفتمانی و فیزیکی نیستند (Price and Reus – Smith, 1998:266 – 267).

البته سازه‌انگاری در درون روابط بین‌الملل رهیافتی یکپارچه نیست و اندیشمندان متعددی با افکار به نسبت متفاوت در این رهیافت حضور دارند. جان راگی بین سه نوع سازه‌انگاری تمایز قائل می‌شود: سازه‌انگاران نئوکلاسیک، سازه‌انگاران پست مدرنیست و سازه‌انگاران طبیعت‌گرا (Ruggie, 1998: 861). پرایس و روس اسمیت نیز دو طیف اصلی در این رهیافت شناسایی کرده‌اند: مدرنیست‌ها و پست مدرنیست‌ها که تفاوت اصلی آنها، در تمرکز

طیف نخست بر ساخت اجتماعی سوژه‌ها و ابژه‌ها در سیاست‌های جهان و تمرکز طیف دوم بر رابطه قدرت و شناخت است (Price and Reus - Smith, 1998, 267).

۲-۲- سازه‌انگاری ونتی (سیستمی)

سازه‌انگاران مدرنیست، خود به دو طیف دیگر تقسیم می‌شوند: سازه‌انگاران سیستمی (ونتی) و سازه‌انگاران کل نگر. طیف اول، علاقه نئورئالیسم به تئوری سیستم‌ها را می‌پذیرد. آنها اعتقاد دارند که هویت دولت، منافعش را شکل می‌دهد و آن نیز به نوبه‌ی خود کنش‌ها را می‌سازد. آنان بین هویت جمعی دولت (خصوصیات مردمی، مادی و ایدئولوژیکی داخلی) و هویت اجتماعی (معانی که یک بازیگر به خود نسبت می‌دهد، در حالیکه دیدگاه دیگری دارد) تمایز قایل می‌شوند و بر نقش سازنده‌ی تعامل اجتماعی بین‌المللی تمرکز می‌کنند. الکساندر ونت مظهر اساسی و شاید تنها مظهر سازه‌گرایی سیستمی است. (Price and Reus - Smith, 1998, 268). ونت همکاری و منازعه‌ی دولت‌ها را پدیده‌ای مرتبط با «هویت» دولت‌ها تلقی می‌کند. مفهوم هویت یکی از موضوعات مهم مطرح در بحث هستی‌شناسی سازه‌انگاران است (Frueh, 2003:9). آنها با توجه به تأکیدی که بر ابعاد معنایی زندگی اجتماعی (یعنی انگاره‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، رویه‌ها، باورها، تعاملات و...) دارند، به «برساخته» بودن زندگی اجتماعی اعتقاد داشته و هویت را پدیده‌ای می‌دانند که در رابطه خود-دیگری شکل گرفته و قوام پیدا می‌کند و پدیده‌ای از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیست، بلکه در فرایند تعامل ایجاد شده و بر منافع و ترجیحات افراد و دولت‌ها تأثیر می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۳۲ و ۳۴۹).

الکساندر ونت، هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند تلقی می‌کند که موجب تمایلات انگیزشی و رفتاری است. این به معنای آن است که هویت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگران از خود دارد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶) و در چارچوب یک جهان خاص که بطور اجتماعی ساخته شده، معنا پیدا می‌کند (Berger, 1966: 111) البته معنای این

فهم وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه. در این محدوده، هویت واجد یک ویژگی بینذهنی (Intersubjective) و نظام محور است و هم زمان دو نوع انگاره وارد فرایند هویت‌سازی می‌شود؛ انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری. البته سرشت این رابطه در شرایط مختلف متفاوت است و این نشان می‌دهد که هویت پدیده‌ی یکپارچه‌ای نیست که بتوان تعریفی عام از آن ارائه داد، بلکه در واقع انواع مختلفی از هویت وجود دارد که کاملاً با یکدیگر سازگار نیستند (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۶).

از دیدگاه ونت، دولت‌ها همزمان چهار نوع هویت دارند: هویت جمعی پیکروار (Corporate)، هویت نوعی (Type)، هویت نقشی (Role) و هویت جمعی (Collective).

۱. هویت جمعی پیکروار با ساختارهای خود-سازمان بخش و هم ایستا قوام می‌یابد. این هویت همیشه یک پایه‌ی مادی دارد که در مورد دولت‌ها می‌توان به سرزمین اشاره نمود. اما این به تنهایی کفایت نمی‌کند، یعنی اگر اعضای یک دولت، روایت مشترکی از خود به عنوان یک کنشگر جمعی نداشته باشند، هویتی شکل نمی‌گیرد.

۲. هویت نوعی، به مقوله‌ای اجتماعی یا «برچسبی» اشاره دارد که در مورد اشخاصی بکار می‌رود که در ظاهر، از نظر رفتاری، نگرش‌ها، ارزش‌ها، مهارت‌ها، دانش، افکار، تجربه، اشتراکات تاریخی و مانند اینها، خصوصیت یا خصوصیات مشترکی دارند. یک کنشگر می‌تواند هویت‌های نوعی متعددی داشته باشد. البته هر خصوصیت مشترکی یک هویت نوعی محسوب نمی‌شود، بلکه خصوصیتی که محتوا یا معنایی اجتماعی دارند؛ می‌توانند به این نوع هویت شکل دهند. این نوع هویت نیز دارای خصوصیت خود-سازمان بخشی بوده و در ارتباط با دولت‌ها، می‌توان به نوع رژیم یا شکل حکومت (سرمایه داری، فاشیستی، پادشاهی و...) اشاره نمود.

۳. هویت نقشی، که از خصوصیت خود - سازمان بخشی چندانی برخوردار نبوده و در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد. نقشی که دولت‌ها در نظام جهانی و منطقه‌ای برای خود قائل هستند، در این چارچوب معنا پیدا می‌کند.

۴. هویت جمعی که رابطه میان «خود» و «دیگری» را به نتیجه‌ی منطقی آن یعنی هم «ذات‌انگاری» یا «یکسان‌انگاری» (Identification) می‌رساند. یکسان‌انگاری یک فرایند ادراکی است که در آن تمایز میان «خود» و «دیگری» رنگ می‌بازد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۴ - ۳۲۶).

ونت در باب چگونه ساخته شدن هویت مختلف، به آنها از منظر تعامل‌گرای نمادین می‌نگرد که هویت کنشگران از طریق فرایند علامت دهی، تغییر و پاسخ صورت می‌گیرد. (Zehfuss, 2001: p.320 و ونت، ۱۹۹۲: ص ۴۴) در ابتدا «خویشتن» یک علامتی می‌دهد (ژستی می‌گیرد) که ممکن است بلند کردن دست و یا پایین آوردن دست و پا یک حرکت باشد. یعنی کنشگر براساس سابقه‌ای که در ذهن دارد، وارد تعامل می‌شود و نسبت به این نگاره‌ها که نسبت به تعامل جنبه‌ی برونزا دارد، یک نقش را به خود و نقشی را به دیگری منتسب می‌کند که این جنبه شامل «نقش‌پذیری خود و قالب‌بندی دیگری است». (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷) از نظر ونت ارتباط با یکدیگر بر اساس فهم‌های خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی، به چهار صحنه تقسیم می‌شوند.

صحنه‌ی اول: «خویشتن» بر اساس تعریفی، پیش‌بینی از وضعیت خود وارد تعامل می‌شوند. این علامتی است که به «دیگری» در مورد نقشی که خویشتن می‌خواهد در تعامل به عهده بگیرد و نقش متناظری که می‌خواهد در «دیگری» بیاموزد.

در صحنه‌ی دوم: دیگری معنای کنش در «خویشتن» را با تفاسیر خود می‌سنجد. «دیگری» بر اساس تعریف پیش‌بینی‌اش از وضعیت و همچنین نوع اطلاعات موجود در علامت «خویشتن»، تفسیر «دیگری» را هدایت می‌کند.

در صحنه‌ی سوم: دیگری براساس تعریف جدید از وضعیت به کنش دست می‌زند. این امر هم به مانند کنش «خویشتن» به علامتی درباره‌ی نقشی که «دیگری» می‌خواهد برگردد و نقش متناظری را که می‌خواهد «خویشتن» را در آن قالب قرار دهد، قوام می‌بخشد. صحنه‌ی چهارم: «خویشتن»، «دیگری» را تفسیر و پاسخ خود را آماده می‌کند (ونت، ۱۳۸۴: ص ۴۸۳).

ونت معتقد است که هویت بر اساس چنین فرایندی ساخته می‌شود و از طریق تکرار فرآیندهای تعاملی، هویت‌ها و انتظارات در مورد همدیگر تثبیت شده و گسترش می‌یابند. بنابراین بازیگران، ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و حفظ می‌کنند که نتیجتاً این ساختارها دایره‌ی انتخابها را محدود می‌کنند (Zehfuss, 2001: p. 321). نکته‌ای که ونت در ادامه به آن اضافه می‌کند و مورد نقد ساختارگرایان قرار می‌گیرد، این است که زمانی که این ساختارها و منافع و هویتها ایجاد شد، به این آسانی تغییر نمی‌کنند زیرا سیستم اجتماعی برای بازیگران به یک حقیقت عینی تبدیل می‌شوند. از نظر ونت بازیگران خود ممکن است به خاطر عوامل بیرونی فرد چون محرکها و مشوقهای ارسال شده از طرف نهادهای تثبیت شده یا محدودیتهای درونی فرد چون تعهد به هویتهای تثبیت شده، در ثابت ماندن هویتها نقش داشته باشند (Zehfuss, 2001: p. 322).

این معناهای جمعی و شناخت مشترک، به اعتقاد ونت در فرایند تعامل شکل می‌گیرد و بطور همزمان به هویت و منافع آنها قوام می‌بخشد. به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه‌ی دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. البته وی نیز مانند والتز، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند. اما وی بر خلاف والتز، آنارشی را دارای یک منطبق و فرهنگ نمی‌داند. بلکه در آنارشی ممکن است، سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد؛ فرهنگ‌هابزی، فرهنگ لاکمی و فرهنگ کانتی.

فرهنگ هابزی: منطق حاکم بر این فرهنگ اصل «اصل بکش یا کشته شو» است و نقش غالب، دشمنی است. در این فرهنگ، بازنمایی‌های «دیگری» به عنوان کنشگری است که: ۱- حق موجودیت «خود» را به عنوان یک وجود مستقل به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین، ۲- خشونت علیه «خود» را محدود نخواهد کرد. دشمن حق موجودیت «خود» را به عنوان یک سوژه‌ی آزاد به هیچ وجه به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین، به دنبال تجدید نظر در زندگی یا آزادی اوست (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۰).

بازنمایی «دیگری» به عنوان دشمن، حداقل چهار پیامد برای حالت و رفتار خارجی یک دولت دارد که این پیامدها به نوبه‌ی خود موجد منطق خاصی از تعامل (همکاری و منازعه) است:

۱. عمل دولت نسبت به دشمنان «تجدید نظر طلبانه‌ی عمیق» است. یعنی خواهد کوشید «خود» را نابود یا مغلوب کند.

۲. تصمیم‌گیری بشدت همراه با «بد دیدن» آینده و معطوف به «بدترین وضعیت» است. لذا احتمال همکاری در مقابل عمل همکاری جویانه، کاهش می‌یابد.

۳. توانمندی نظامی نسبی، بسیار مهم تلقی خواهد شد. از آنجا که نسبت به نیت طرف مقابل اطمینانی وجود ندارد، قدرت به رمز بقاء تبدیل می‌شود. در نتیجه دولت‌ها بر اساس اصل «اگر صلح می‌خواهید، خود را آماده جنگ کنید»، به شدت مسلح خواهند شد.

۴. اگر کار به جنگ واقعی بکشد، دولت‌ها بر اساس شرایط متصوره‌ی دشمن، خواهند جنگید، یعنی هیچ مرزی برای خشونت خود نمی‌شناسند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۸۲).

به اعتقاد ونت، هرگاه «دیگری» دشمن تلقی شود، «خود» ناگزیر بازنمایی‌های را که به دیگری نسبت داده، آینه وار به خود بر می‌گرداند و این امر سبب می‌شود که کنشگرانی که همزمان در موقعیت واحدی هستند، به آنها قوام بخشند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۴). در این فرهنگ دولت‌ها حداقل از سه چیز شناختی مشترک دارند: ۱- با دولت‌های دیگری سر و

کار دارند که مانند خودشان است. ۲- آنها دشمنانشان هستند و بنابراین، زندگی و آزادی آنها را تهدید می‌کنند. و ۳- چگونه باید با دشمنان برخورد کنند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

بنابراین، این ساختار چهار نوع گرایش یا الگوی سطح کلان بوجود می‌آورد که تحقق پیدا خواهد کرد، مگر آن‌که نیروهای هم‌سنگ جلوی آن را بگیرند.

گرایش اول، جنگ شایع و نامحدود است. گرایش دوم، حذف کنشگران نامناسب است. گرایش سوم، موازنه‌ی قدرت و گرایش چهارم، تضعیف اعضا است و از این طریق عدم تعهد یا بی‌طرفی را بسیار دشوار می‌سازد (ونت، ۱۳۸۴).

فرهنگ لاک‌ی: منطق حاکم در این فرهنگ، اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. رقیبان هم مانند دشمنان بر اساس بازنمایی‌هایی درباره‌ی «خود» و «دیگری» و در ارتباط با خشونت شکل می‌گیرند. اما این بازنمایی‌ها کمتر جنبه تهدیدآمیز دارند. رقیبا بر خلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به گونه‌ای عمل کنند که حق حاکمیت‌شان به رسمیت شناخته شود. این امر باعث می‌شود تا دولت‌ها استنباطاتی قابل اتکاء در خصوص ذهنیت یکدیگر حاصل نمایند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۰۸ و ۴۱۱).

لذا نوعی خود محدودسازی از جانب «خود» و «دیگری» اعمال می‌شود و حقوق بین‌الملل که از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شده، بر روابط دولت‌ها حاکم است. اما این به معنای آن نیست که فرهنگ لاک‌ی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده می‌باشد. بنابراین، نتیجه نهایی، سطح منازعه و خشونت است که دولت‌ها از یکدیگر انتظار دارند، رقیبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۰ - ۴۰۹).

رقابت حداقل چهار پیامد برای سیاست خارجی دولت‌ها دارد:

۱. مهمترین پیامد، این است که دولت‌ها هر نوع تعارضی هم که داشته باشند، باید حق حاکمیت یکدیگر را مورد احترام قرار دهند.

۲. دشمنان باید بر مبنای دفع خطر، افق‌های کوتاه مدت و قدرت نسبی، تصمیم‌گیری کنند. حال آن که رقابت امکان برداشتی منعطف‌تر را می‌هد. نهاد حاکمیت از کمیابی امنیت می‌کاهد و بنابراین، مخاطرات کم‌ترند، آینده، اهمیت بیشتری دارد و دستاوردهای مطلق ممکن است بر زیان‌های نسبی پیشی گیرند. لذا نظریه‌ی مفیدیت مورد انتظار، جایگزین نظریه انتظار آینده در رفتار عقلانی می‌شود.

۳. قدرت نظامی کماکان اهمیت دارد، اما معنای آن برای رقبا با معنایی که برای دشمنان دارد، متفاوت است. زیرا نهاد حاکمیت، موازنه‌ی تهدید (Balance of threat) را تغییر می‌دهد. تهدید جنبه‌ی وجودی ندارد و می‌توان به متحدان اعتماد کرد.

۴. اگر اختلاف به جنگ منجر شد، رقیبان خشونت خود را محدود خواهند کرد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۳-۴۱۲).

بنابراین، این نظام نیز دارای چهار گرایش است:

۱. جنگ بطور همزمان پذیرفته می‌شود، اما محدود است. یعنی جنگ به عنوان امری مشروع و بهنجار پذیرفته می‌شود، اما دولت‌ها یکدیگر را نمی‌کشند.

۲. ثابت بودن اعضای نظام، یعنی پایین بودن نرخ مرگ و میر اعضای نظام و وجود همکاری میان آنها.

۳. اقدام دولت‌ها در برقراری موازنه در مقابل یکدیگر.

۴. به رسمیت شناخته شدن بی طرفی یا عدم تعهد دولت‌ها (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۶-۴۱۴).

فرهنگ کانتی: منطق حاکم بر این فرهنگ، دو قاعده اساسی است: ۱- اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل و فصل می‌شود (قاعده عدم خشونت). ۲- در صورت تهدید

طرف ثالثی علیه امنیت هر یک از آن دو، بصورت تیمی خواهند جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۴).

البته دوستی تنها به امنیت ملی مربوط می‌شود و ضرورتی ندارد به سایر حوزه‌های موضوعی، تسری یابد. عدم خشونت و کمک متقابل محدودیت‌هایی در چگونگی اداره‌ی سایر موضوعات تحمیل می‌کند، اما در این محدوده، دوستان می‌توانند تعارضات (البته غیر امنیتی) چشمگیری هم داشته باشند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۶).

دو قاعده‌ی دوستی موجد منطق‌ها و گرایش‌هایی در سطح کلان است که «اجتماعات امنیتی کثرت‌گرا» و «امنیت دسته‌جمعی» را تداعی می‌کنند که برای دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل به خوبی شناخته شده هستند. در اجتماعات امنیتی کثرت‌گرا، اطمینان واقعی وجود دارد که اعضای آن اجتماع، وارد منازعه و جنگ فیزیکی با یکدیگر نخواهند شد و اختلافات خود را به شکل دیگری حل و فصل خواهند کرد. البته این اطمینان همیشه صد در صد نیست. زیرا جنگ میان دولت‌ها همیشه منطقی‌امری ممکن است. اما در چنین اجتماعی، جنگ به عنوان راه مشروعی برای حل و فصل اختلافات تلقی نمی‌شود. این امر مانع از ظهور تعارضات نمی‌شود، اما وقتی این تعارضات پیش بیاید، از طریق مذاکره، داوری یا دادرسی در محاکم به آنها رسیدگی می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۸-۴۳۷).

«امنیت دسته‌جمعی» نیز مبتنی بر اصل کمک متقابل یا «همه برای یکی، یکی برای همه» است. هنگامی که متجاوزی امنیت یکی از اعضا را در معرض تهدید قرار دهد، انتظار می‌رود همه‌ی اعضا به دفاع برخیزند، حتی اگر امنیت فردی آنها در معرض خطر نباشد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۸).

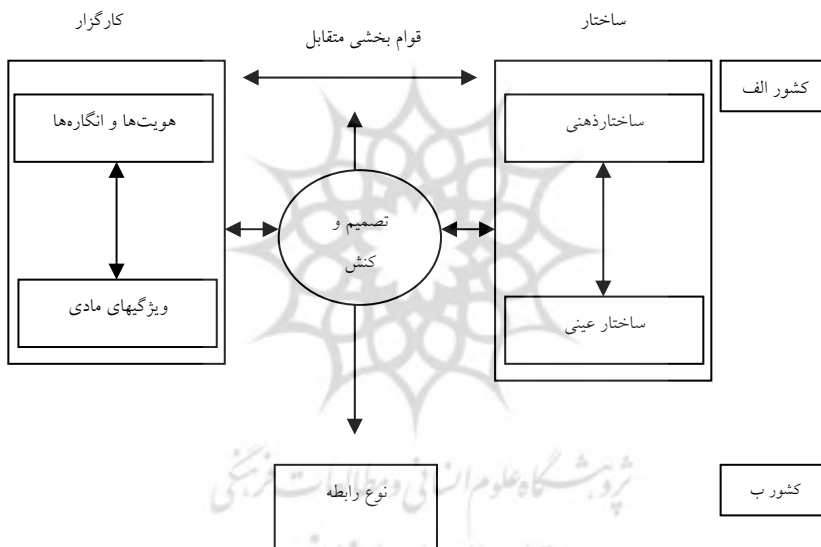
فرهنگ کانتی

فرهنگ لاکه

فرهنگ‌هابزی

بخش دوم: مطالعه موردی: روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس.

براساس چارچوب نظری پژوهش مدل تحلیلی در مورد روابط ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس در هر کدام از دوره و شاخص‌های آن ارائه می‌کنیم. توانمندی‌های این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی (FPA)^۱ ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس را می‌توان در بیان یک استراتژی سیاسی اینگونه ترسیم نمود:

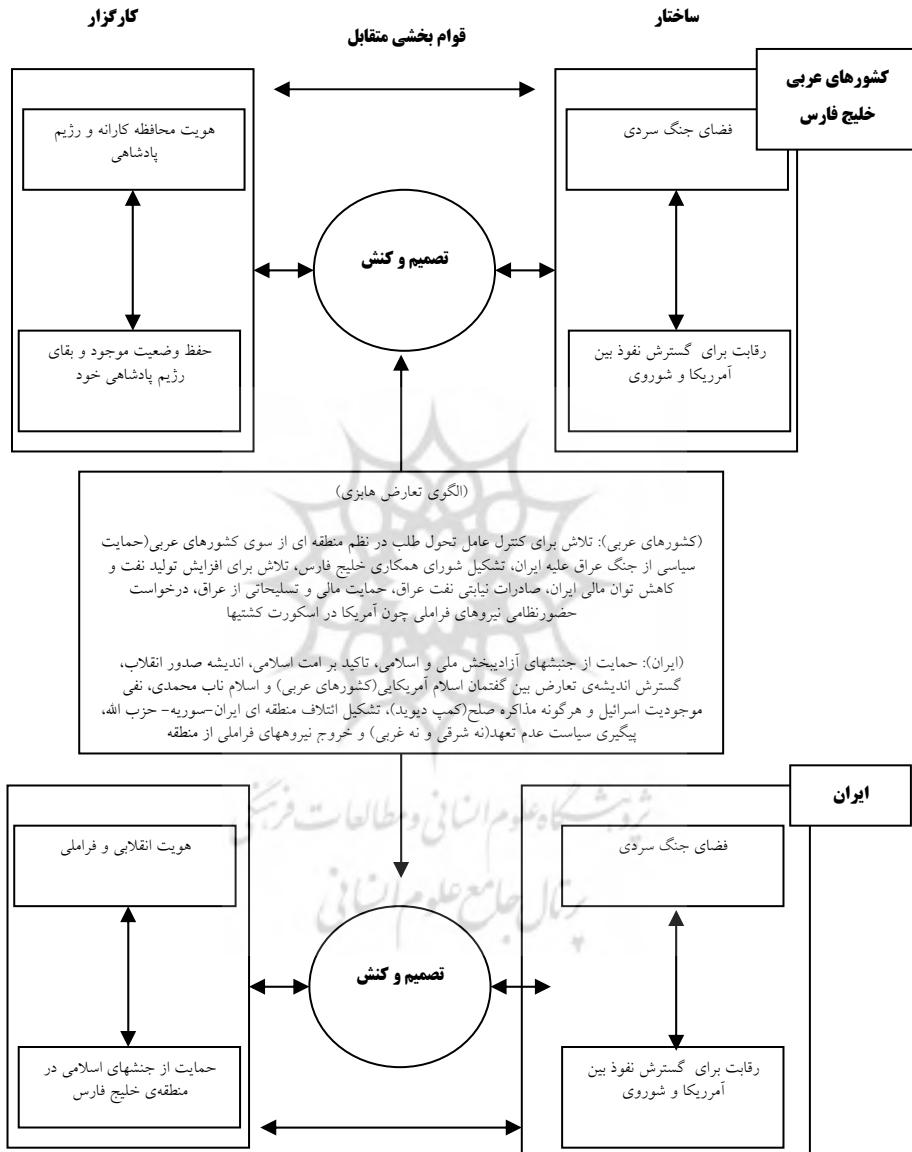


۱-۲: روابط ایران و کشورهای عربی دهه‌ی ۱۹۸۰ تا پایان جنگ عراق علیه ایران؛

بی‌اعتمادی کامل متقابل، (الگوی تعارض هابزی)

چارچوب روابط ایران و کشورهای عربی در دوره‌ی اول براساس مدل فوق که برگرفته از چارچوب نظری پژوهش است، به شکل زیر می‌باشد:

1. Foreign policy analysys



در این الگوی نظم منطقه‌ای ما شاهد گسترش و تعمیق رقابت منطقه‌ای به منظور افزایش منافع منطقه‌ای در چارچوب بازی حاصل جمع جبری صفر هستیم. دو طرف منافع خود را به ضرر دیگری ترسیم می‌کنند و نه تنها منافع طرف مقابل را به رسمیت نمی‌شناسند؛ بلکه در صدد نابودی ماهیت وجودی طرف مقابل بوده که نشان دهنده بی‌اعتمادی کامل به نیت و اهداف یکدیگر است. شاخص‌های این تعارض منطقه‌ای ایران و کشورهای عربی را می‌توان در موارد زیر بیان نمود:

- کشورهای عربی

تلاش برای کنترل عامل تحول طلب در نظم منطقه‌ای از سوی کشورهای عربی (حمایت سیاسی از جنگ عراق علیه ایران، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تلاش برای افزایش تولید نفت و کاهش توان مالی ایران، صادرات نیابتی نفت عراق، حمایت مالی و تسلیحاتی از عراق، درخواست حضور نظامی نیروهای فراملی چون آمریکا در اسکورت کشتی‌ها (الهی، ۱۳۸۶: ۱۷۵).

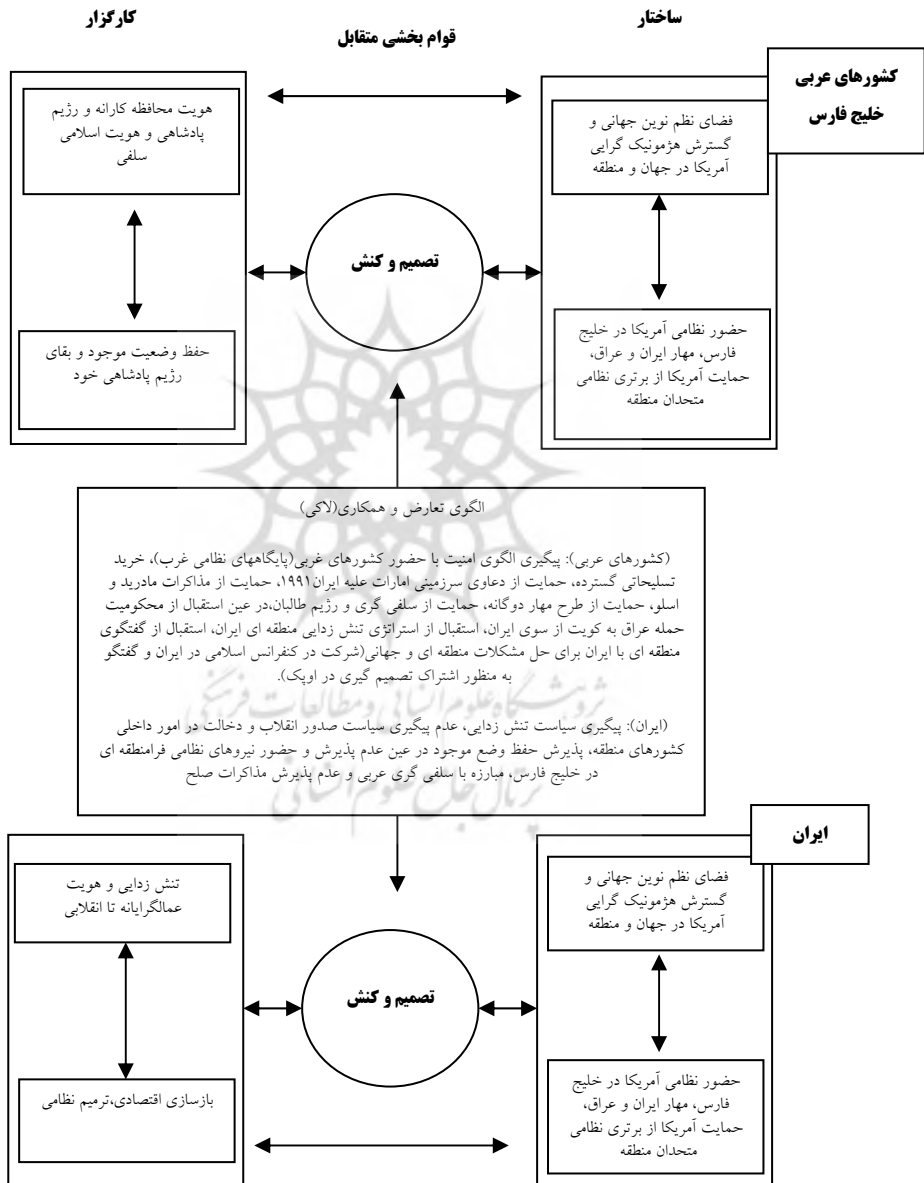
- ایران

حمایت از جنبشهای آزادیبخش ملی و اسلامی، اندیشه‌ی صدور انقلاب، گسترش اندیشه‌ی تعارض بین گفتمان اسلام آمریکایی سازشگر (کشورهای عربی) و اسلام ناب محمدی، بهره‌گیری سیاسی از ابزار نفت، بازنمایی جنگ عراق علیه ایران به جنگ کفار علیه اسلام، تأکید بر امت اسلامی نه دولت-ملت‌ها، نفی موجودیت اسرائیل و هرگونه مذاکره صلح (کمپ دیوید)، تشکیل ائتلاف منطقه‌ای ایران-سوریه- حزب الله، پیگیری سیاست عدم تعهد (نه شرقی و نه غربی) و خروج نیروهای فراملی از منطقه (Clawson, 2010:15) و (Haghshenass, 2009:23).

۲-۲: روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس از جنگ اول خلیج فارس تا ۱۱ سپتامبر.

تنش‌زدایی و کاهش بی‌اعتمادی، (الگوی تعارض و همکاری لاکه):

چارچوب روابط ایران و کشورهای عربی در دهه‌ی دوم، بر اساس الگوی نظری پژوهش به این شکل قابل ترسیم است:



در این الگوی نظم می‌توان روندهای همزمان رقابت و همکاری را در بین کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس و ایران شاهد بود. این امر نشان‌دهنده کاهش بی‌اعتمادی و پیگیری روندهای همکاری‌گرایانه است؛ ولی در عین حال دو طرف هنوز در بسیاری از حوزه‌ها، دارای اختلاف جدی منافع هستند. شاخص‌های تعارض و همکاری دو طرف بدین گونه است:

- کشورهای عربی:

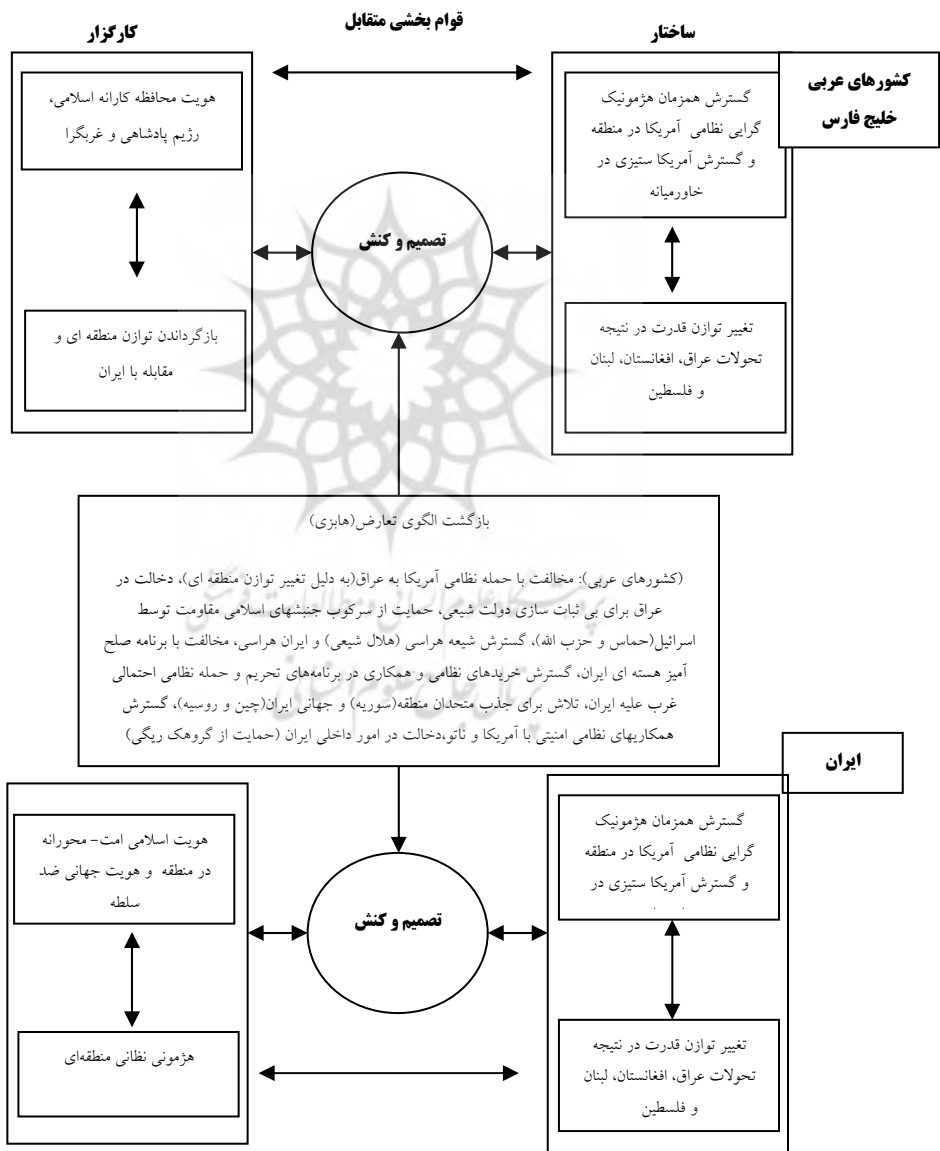
پیگیری الگوی امنیت با حضور کشورهای غربی (پایگاههای نظامی غرب)، خرید تسلیحاتی گسترده، حمایت از دعاوی سرزمینی امارات علیه ایران ۱۹۹۱، حمایت از مذاکرات مادرید و اسلو، حمایت از طرح مهار دوگانه، حمایت از سلفی‌گری و رژیم طالبان، در عین استقبال از محکومیت حمله عراق به کویت از سوی ایران، استقبال از استراتژی تنش زدایی منطقه‌ای ایران، استقبال از گفتگوی منطقه‌ای با ایران برای حل مشکلات منطقه‌ای و جهانی، شرکت در کنفرانس اسلامی در ایران و گفتگو به منظور اشتراک تصمیم‌گیری در اوپک (منبع اینترنتی: Zunis, 2001).

- ایران:

پیگیری سیاست تنش‌زدایی، عدم پیگیری سیاست صدور انقلاب و دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه، پذیرش حفظ وضع موجود در عین عدم پذیرش و حضور نیروهای نظامی فرامنطقه‌ای در خلیج فارس، مبارزه با سلفی‌گری عربی و عدم پذیرش مذاکرات صلح (رمضانی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

۲-۳: روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر؛ بی‌اعتمادی کامل، (بازگشت الگوی تعارض هابزی):

چارچوب روابط ایران و کشورهای عربی در دهه‌ی سوم بر اساس الگوی نظری پژوهش بدین شکل قابل ترسیم است:



در این الگوی نظم منطقه‌ای دوباره شاهد بازگشت الگوی تعارض گسترده در بین کشورهای عربی بوده که در چنین شرایطی دو طرف نه تنها مخالف منافع طرفین، بلکه خواستار نابودی ماهیت وجودی طرفین می‌باشند که این امر در بین کشورهای عربی و حمایت پنهانی آنها از طرح تغییر رژیم ایران قوی‌تر بود. طرفین نسبت به نیات و اهداف یکدیگر در بی اعتمادی کامل به سر برده و در وضعیت بازی حاصل جمع جبری صفر قرار دارند. شاخص‌های این الگوی نظم منطقه‌ای بین ایران و کشورهای عربی عبارتند از:

- کشورهای عربی:

مخالفت با حمله نظامی آمریکا به عراق (به دلیل تغییر توازن منطقه‌ای)، دخالت در عراق برای بی ثبات سازی دولت شیعی، حمایت از سرکوب جنبش‌های اسلامی مقاومت توسط اسرائیل (حماس و حزب‌الله)، گسترش شیعه هراسی (هلال شیعی) و ایران هراسی، مخالفت با برنامه‌ی صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، گسترش خریدهای نظامی و همکاری در برنامه‌های تحریم و حمله نظامی احتمالی غرب علیه ایران، تلاش برای جذب متحدان منطقه (سوریه) و جهانی ایران (چین و روسیه)، گسترش همکاریهای نظامی امنیتی با آمریکا و ناتو، دخالت در امور داخلی ایران (Crist, 2009:8)

- ایران:

حمایت از جنبش‌های اسلامی و بخصوص شیعی در عراق و لبنان و حماس در پرتو تحولات منطقه‌ای و افزایش قدرت آنها، مخالفت با روند صلح، پیگیری برنامه هسته‌ای، پیگیری الگوهای دفاعی بومی بازدارندگی نظامی (صنایع موشکی)، حمایت از دمکراتیزاسیون در منطقه (چون بحرین، یمن، عربستان و...)، توسعه‌ی ابزارهای نوین جنگی، تلاش برای تغییر الگوی نظم منطقه‌ای و بهره‌گیری از ژئوپلیتیک شیعی (Clawson, 2009:11).

بخش سوم (نتیجه‌گیری)

دلالت‌های سیاست‌گذارانه برای تحولات آتی:

بخش دلالت‌های سیاست‌گذارانه تحقیق بر اساس رویکردی تفهیمی مبتنی بر چارچوب نظری سازه‌نگارانه مبتنی است که بر آن است تا ضمن بازشناسی عوامل ظهور و بروز الگوهای تعارض و همکاری بتواند به پیشنهادهای مبنی بر تعمیق همکاری در پرتو کاهش بی‌اعتمادی و تقلیل تعارضات در پرتو افزایش اعتماد متقابل در یک چارچوب تعاملی در تحولات آتی دست یابد.

۱-۳: مهمترین عوامل گسترش همکاری‌ها:

۱- تحولات درونی کشورها مهمترین عامل جهت دهی به سیاست خارجی چه در زمینه‌ی گسترش الگوهای تعارض و چه در زمینه گسترش الگوهای همکاری بوده است. تلاش برای تقویت روندهای مردم‌گرایانه‌تر در تحولات داخلی می‌تواند در پیگیری شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات منطقه‌ای مؤثر باشد. به همین منظور نقش گروه‌های مردم نهاد (NGOها) و احزاب و گروه‌های اصلاح طلب چه در ایران و چه در کشورهای عربی، می‌تواند مثمر ثمر باشد. به عنوان مثال همزمانی حضور خاتمی اصلاح طلب در ایران و ملک عبدالله (که نسبت به اسلاف خود میانه‌روتر است) در دهه‌ی ۹۰ باعث کاهش بی‌اعتمادی و افزایش همکاریهای منطقه‌ای و جهانی (در اوپک) شد. این امر نشان‌دهنده‌ی تأیید تئوری صلح دموکراتیک بوده که هرچه به سطح نفوذ دموکراسی در کشورهای یک منطقه افزوده شود، ما شاهد گسترش الگوهای همکاری خواهیم بود.

۲- تحلیل تاریخی رویدادهای گذشته، نشان می‌دهد که به رسمیت شناختن منافع ملی و منطقه‌ای یکدیگر و اهتمام به حل جمعی و درونزاد مسائل منطقه‌ای نیز در در تعمیق همکاریها مؤثر بوده است.

۲-۳: عوامل تعمیق بی‌اعتمادی و کاهش همکاری‌ها

۱- نقش عوامل بیرونی، در افزایش بی‌اعتمادی بین کشورهای عربی و ایران و به طور خاص گسترش ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی از سوی قدرت‌های غربی، عامل کلیدی در گسترش تعارضات منطقه‌ای است. بررسی موضع‌گیری‌ها و اقدامات کشورهای عربی خاورمیانه در مورد برنامه‌ی هسته‌ای صلح‌آمیز ایران نشان می‌دهد که کشورهای عربی در فضای توهمی «ایران‌هراسی» که از سوی غرب ساخته شده است افتاده‌اند. از این منظر وارونه‌نمایی، تهدید نمایی و حتی قریب‌الوقوع بودن تهدید از سوی ایران در چارچوب پیگیری برنامه‌ی هسته‌ای صلح‌آمیز نسبت به حاکمیت ملی دولت‌های عربی سبب برخی اقدامات واکنشی بحران ساز از سوی آنها شده است. از نظر تحلیلی برخی شواهد حاکی از پذیرش و حتی درونی شدن القای خطر تهدید اعراب نسبت به حاکمیت اعراب بوده که بیانگر تعمیق بی‌اعتمادی منطقه‌ای است. اقدامات دولت‌های عربی را در قالب خرید تسلیحات نظامی متعارف، همکاری‌های نظامی با قدرت‌های غربی و در نهایت اقدامات آنها در گسترش تسلیحات غیرمتعارف هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی برای مقابله با توهم تهدید ایران، در این زمره‌اند که به طور مشخص عبارتند از:

- خرید تسلیحات نظامی:

از نظر کلی در سیاست اعلامی کشورهای عربی خرید تسلیحاتی، به‌عنوان نوعی سیاست متعارف و معمول در برنامه استراتژیک این کشورها خصوصاً کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بیان شده است؛ ولی تحلیل دقیق‌تر نوع تسلیحات خریداری شده حکایت از آن دارد که گزینش و تأکید بر نوع خاصی از تسلیحات حاکی از نگاه حرفه‌ای به اهداف نظامی خاصی است. در مجموع براساس اعلام «مرکز کنترل و عدم گسترش تسلیحات»، از سال ۲۰۰۳ به بعد کشورهای خاورمیانه در مجموع رقم نجومی ۴۹۵ میلیارد دلار، تسلیحات خریداری کرده‌اند که بخش اعظم آن سهم کشورهای حوزه‌ی شورای همکاری خلیج فارس PGCC است. (SIPRI Yearbook 2008)

به‌عنوان مثال، خرید تسلیحاتی سال ۲۰۰۸ کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس حدود ۸۲ میلیارد دلار بوده است. می‌توان سهم کیفی تسلیحات خریداری شده با توجه به اهداف آن را در مؤلفه‌های دریایی و هوایی بارزتر از دیگر مؤلفه‌ها دانست. در حوزه نیروی دریایی، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر «حفاظت برد کوتاه» از خطوط ساحلی و منطقه انحصاری اقتصادی، تمرکز دارند و به همین منظور سرمایه‌گذاری گسترده‌ای بر روی «شناورهای گشت ساحلی» (OPV) با مشارکت واحد هلیکوپترهای توپدار صورت گرفته است. این شناورها، انواع مختلف کلاس‌های عملیاتی خریداری شده که نمونه‌ی اصلی آنها «رزمناوهای کلاس بینونه» برای انجام اهداف منطقه‌ای است. در زمینه‌ی نیروی هوایی تمرکز کشورهای عربی خلیج فارس بیشتر بر خرید سیستم دفاع هوایی است. به‌عنوان مثال در سپتامبر ۲۰۰۸ امارات متحده عربی، سیستم دفاع هوایی ارتفاع بالا در صحنه نبرد THAAD را به ارزش ۸ میلیارد دلار از آمریکا خریداری نمود (Khaitous, 2009: 27). به گزارش Defense News در دسامبر ۲۰۰۸ نیز امارات متحده عربی، اولین سری سیستم رهگیری موشک Patriot-3 را به آمریکا سفارش داد که با توجه به قابلیت‌های این سیستم می‌توان دریافت که برای حملات هوایی منطقه‌ای و نزدیک طراحی شده است که براساس مفاد این قرارداد این سیستم بخشی از سیستم‌های موشکی میان‌برد برای ایجاد «سپر دفاعی چند لایه‌ای» از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس است. کویت نیز که هم‌اکنون مجهز به پک ۲ سیستم پاتریوت است، خواستار ارتقاء به نوع پیشرفته‌تر ۳ این سیستم است. قطر نیز درصدد خرید این سیستم می‌باشد (Defense News, 2008, September 13).

– همکاری‌های نظامی گسترده با قدرت‌های غربی

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به دلیل فقدان تجربه نظامی، ژئوپلیتیک محدود و جمعیت کم توانایی اتکا به قدرت داخلی برای پیگیری اهداف خود را ندارند به همین دلیل با بزرگنمایی توهم تهدید از سوی ایران زمینه برای حضور قدرت‌های غربی به منظور تأمین

امنیت نظامی خارجی فراهم می‌شود. کشورهای عربی خلیج فارس نیز متأثر از این القائات به چنین همکاری‌هایی دست می‌زنند. مثلاً در ۱۵ ژانویه ۲۰۰۸ در دیدار سارکوزی از امارات متحده عربی توافقنامه ایجاد یک پایگاه مشترک نظامی امارات متحده عربی با فرانسه در محدوده بندر تجاری ابوظبی، منعقد شد. در این راستا در ۲۳ فوریه ۲۰۰۸ انجام مانور مشترک قطر، بحرین و فرانسه تحت عنوان «سپر خلیج فارس» انجام گردید که در حین انجام مانور سخنانی در مورد جزایر ایرانی تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی از سوی مقامات اماراتی مطرح شد. در کنار این همکاری‌ها، پیوستن کشورهای کویت، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عربستان با ابتکار همکاری‌های ناتو ۲۰۰۴ در استانبول نیز حائز اهمیت است. در همین راستا ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ نیروی دریایی کویت با ناتو، مانور مشترک انجام داد. اخیراً نیز بحث گسترش «چتر هسته‌ای آمریکا» در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و امکان استقرار جنگ افزارهای هسته‌ای در منطقه مطرح است که این امر با توجه به مخالفت جامعه درونی آمریکا و هم داشتن تعارض با تعهد اعراب به منطقه‌ی عاری از سلاح هسته‌ای به نظر نمی‌رسد تحقق عملی یابد (Khaitous, 2009:43).

- گسترش تسلیحات غیرمتعارف برای رسیدن به توازن منطقه‌ای:

بزرگنمایی توهم تهدید از سوی ایران سبب شده است که کشورهای عربی درصدد پیگیری کسب سلاح‌های بیولوژیکی، شیمیایی و هسته‌ای برآیند. به دلیل ضعف بنیه‌ی علمی و فقدان زیرساختارهای سخت افزاری لازم امکان ایجاد تأسیسات هسته‌ای به منظور غنی‌سازی سطح بالا و بازفرآوری اورانیوم برای آنها وجود ندارد، ولی برخی گزارشات مثل گزارش سفیر سابق ایالات متحده در عربستان سعودی «چاس فریمن» مبنی بر تلاش این کشور به منظور خریداری سلاح از پاکستان به دلیل ضعف سیستم کنترلی این کشور بر انبارهای هسته‌ای خود، زنگ خطر گسترش سلاح هسته‌ای را در منطقه به صدا در آورده است. این تردیدها در مورد مصر نیز وجود دارد. در زمینه‌ی تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی نیز مصر و به ویژه عربستان با توجه به

خرید ۳۶ موشک با برد ۱۵۰۰ مایلی از چین با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای در سال ۱۹۸۴ نیز پیش‌بینی‌هایی صورت می‌گیرد.

با توجه به فضای ذهنی ساخته شده از سوی غرب علیه ایران مبنی بر بزرگنمایی تهدید علیه حاکمیت ملی اعراب به نظر می‌رسد که اعراب در یک توهم «ایران‌هراسی» گرفتار شده‌اند. این امر از لحاظ استراتژیک منجر به گسترش خرید تسلیحاتی اعراب و افزایش حضور بیگانگان در منطقه شده است که خود می‌تواند عامل بحران‌ساز مضاعف در افزایش بی‌اعتمادی و کاهش همگرایی و همکاری درون منطقه ای باشد.

۲- تحلیل تاریخی تحولات گذشته، نشان می‌دهد که اقتدارگرایی در عرصه‌ی داخلی کشورها و تلاش برای حفظ رژیم داخلی سبب ترجیح منافع خود بر منافع جمعی و منطقه‌ای و گسترش تعارضات شده است.



منابع:

۱. اسمیت، استیو. رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های بین‌الملل، در جان بیلپس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول، تهران، انتشارات ابرار معاصر ۵۵۶ - ۵۰۳، ۱۳۸۳.
۲. الهی، همایون. خلیج فارس و مسائل آن، تهران، قومس، ۱۳۸۶.
۳. دوئرتی، جیمز و رابرت فالترز گراف. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶.
۴. رمضانی، روح‌اله، تحلیل بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، مترجم علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
۵. صدریا، مجتبی. تئوری تعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه عبدالهادی بروجردی و قدرت احمدیان، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۶. مشیرزاده، حمیرا. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴.
۷. ونت، الکساندر-الف. اقتدار گریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند، در اندرو لینکلینتر، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵.
۸. ونت، الکساندر-ب. مسأله کارگزار در نظریه روابط بین‌الملل، در اندرو لینکلینتر، چالش علم و سنت، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵.
۹. ونت، الکساندر. نظریه‌اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.

۱۰. ویلیامز، فیل. ظرفیت همکاری امنیتی ایالات متحده - روسیه در جهان در حال توسعه، در جیمز گودبای، تعارض‌های منطقه‌ای، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

11. Adler, Emanuel. Seizing the Middle Ground : Constructivism in World Politics. *European Journal of International Relations*, Vol.6, No.3 , pp.93-116.1997
12. Adler, Emanuel. Constructivism and International Relation, in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A., Simmons (ed), *Handbook of International Relations*. London: Sage Publications: 95 – 118,1997
13. Adler, Emanuel. *communitarian international relations*, London: routledge. 2005
14. Agence France-Presse. "Pentagon Proposes Sale of THAAD to UAE," *Defense News*, September 13, 2008. Available online: www.defensenews.com/story
15. Berger, Peter. Identity as a Problem in the Sociology of Knowledge. *European Journal of Sociology*, Vol.7(1),1996.
16. Boulding, Kenneth E. *Conflict and Defence: A General Theory*, New York: Haeper Torchbooks,1963.
17. Brown, Seyom. *International Relations in A Changing Global System*. United States: Westview Press, 1992
18. Clawson, Patrick. *Engaging Iran: Lessons from the Past*, The Washington Institute for Near East Policy, www.washingtoninstitute.org, 2009
19. Clawson, Patrick. *The Perfect Handshake with Iran: Prudent Military Strategy and Pragmatic Engagement Policy*. The Washington Institute for Near East Policy, www.washingtoninstitute.org,2010.
20. Crist B. David. *Gulf of Conflict: A History of U.S.-Iranian Confrontation at Sea*, The Washington Institute for Near East Policy. www.washingtoninstitute.org ,2009.
21. Haghshenass ,Fariborz *Iran's Asymmetric Naval Warfare*. The Washington Institute for Near East Policy. www.washingtoninstitute.org,2009
22. Keohane, Robert. *After Hegemony*, Princetone University Press,1984

23. Khaitous Tariq. Arab Reactions to a Nuclear-Armed Iran, the Washington Institute For Near East Policy, Policy Focus #94 , June 2009
24. Klotz Audie and Lynch Cecelia. Moving Beyond the Agent–Structure Debate. International Studies Review Vol.8, pp.355–381, 2006.
25. Ruggie, John G. “ What make the world Hand together ? Neo–Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge“, International Organization, 52 (4): 855 – 885, 1998.
26. Ruggie, John Gerard. " Reconstitution the Global Public Domain Issues, Actors and Practices", European Journal of International Relation. Vol.10(4), 2004
27. SIPRI Yearbook, Table 5A.1. Available online:
(www.sipri.org/contents/milap/milex/mex_graph_me.html)
28. Smith, Steve. “The Self-Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations”, in K. Booth and S Smith, (ed.) International Relation Theory Today, Cambridge: Poliy Press, 1995
29. Stephen Zunes. Things to Know about U.S. Policy in the Middle East. www.alternet.org, 2001.
30. Viotti, Paul R. and Mark V. Kauppi. International Relations and World Politics. New Jersey: Prentice Hall, 2002.
31. Wendt, Alexander (1994). "Collective Identity Formation and the International State". American Political Science Review: 88, 1994.
32. Zehfuss, Maja. Constructivism and Identity, A Dangerous Liaison, European Journal of International Relations, Vol. 7, No.3, pp. 315-348, 2001.